

درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/08/09

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح

در ذیل مسئله‌ی هشتم از مسائل ده‌گانه‌ی مقصد سوم و همچنین در طلّیعه‌ی مسئله‌ی نهم این جریان علم اجمالی مطرح است. مستحضرید که این‌گونه از فروع در داخله‌ی کشور ما خیلی کمتر مورد ابتلاست؛ اما این کشورهایی که دانشجویان مسلمان و غیر مسلمان، کمونیست و غیر کمونیست باهم زندگی می‌کنند و یک ازدواجی دارند، بعد یکی از آنها مشکل اعتقادی پیدا می‌کند با دیگری، این محل ابتلائی روز آنهاست؛ یعنی همان‌طوری که نماز جماعت‌ها و مانند آن محل ابتلائی روزانه‌ی شیعیان و مسلمان‌های اینجاست، این‌گونه از مسائل محل ابتلائی روزانه‌ی این دانشجویان مسلمان و غیر مسلمان که با هم ازدواج می‌کنند گاهی مرتد می‌شوند و گاهی برمی‌گردند، مسئله‌ی ابتلائی روز آنهاست. آن روحانیونی که آنجا مستقر هستند و محل مراجعه این‌گونه از دانشجویان هستند، این را مثل نظیر نماز جماعت و مانند آن باید در دستشان باشد که این احکام را بدانند و بگویند، گرچه برای ما محل ابتلا نیست. بنا بود که آقایان تحقیق کنید ببینید که در فروع علم اجمالی در «اصول»، این مسئله مطرح است یا مطرح نیست؟ آنچه که در ذیل مسئله‌ی هشتم و در آغاز مسئله‌ی نهم مطرح است، همین جریان علم اجمالی است. در جریان علم اجمالی مستحضرید که فرقی بین علم اجمالی و علم تفصیلی نیست، هر دو حجت‌اند و هر دو منجزند؛ منتها علم اجمالی شرایطی دارد، برخی از شرایط آن قبلاً ذکر شد؛ مثل اینکه اطراف علم اجمالی باید منجز باشند، بعث داشته باشد، تکلیف را به همراه داشته باشد. و اگر یک علم اجمالی باشد که علم اجمالی محض است، این در قبال علم تفصیلی جداگانه بحث شده است؛ اما اگر یک علم اجمالی باشد که یک علم تفصیلی از آن متولد می‌شود، این خودش علم تفصیلی است، این دیگر بحث مستأنف نمی‌خواهد. گاهی علم اجمالی تکلیف‌آور نیست؛ برای اینکه بعضی از اطراف آن خارج از حوزه‌ی تکلیف‌اند؛ نظیر همان مثال‌هایی که قبلاً گفته می‌شد، اگر کسی یقین دارد این قطره خود یا به لباس او رسیده است یا به جدول جاده، این تکلیف‌آور نیست، اگر به زمین افتاده باشد که او مسئول نیست، نسبت به خودش هم می‌شود شک بدئی؛ آن علم اجمالی اثر دارد که یک عمل تفصیلی و دوتا جهل، آن را همراهی کنند، مجموع این سه ضلع را می‌گویند «علم اجمالی»؛ یعنی کسی یقین دارد که مثلاً یک قطره خون ریخته شده است، این یقین تفصیلی است؛ آیا در این کاسه‌ی شرقی ریخته شده است یا در کاسه‌ی غربی ریخته شده است؟ دوتا جهل است، مجموع این دوتا جهل با آن علم تفصیلی اضلاع سه‌گانه‌ی مثلثی را به نام علم اجمالی تشکیل می‌دهند و شرط آن این است که اطراف آن محل ابتلا باشد که تکلیف‌آور باشد. پس آن مثال جدول و مانند آن رأساً از بحث بیرون است.

گاهی یک علم اجمالی است که از آن علم تفصیلی متولد می‌شود، آن هم «بین‌الرشد» است که باید امتثال کرد؛ مثل مأمومی

که یقین دارد این لباسی که از اجزای «ما لا یؤکل لحمه» است در نماز، یا در بدن او یا در بدن امام او بود. نسبت به امام، علم اجمالی محض است، از آن علم تفصیلی نشأت نمی‌گیرد؛ اما نسبت به مأموم یک علم تفصیلی است که از این علم اجمالی نشأت می‌گیرد. اگر در یکی از دو رکعت اول و دوم نماز که اگر نماز امام آسیب ببیند، نماز مأموم هم آسیب می‌بیند «جماعة و فرادی»؛ برخلاف رکعت سوم و چهارم که اگر نماز امام آسیب ببیند، ممکن است جماعت مأموم آسیب ببیند، ولی فرادای او آسیب نبیند. پس محور بحث در رکعت اول و دوم است، یک؛ در خصوص مأموم است نه امام، دو؛ از علم اجمالی مأموم یک علم تفصیلی متولد می‌شود و آن این است که یقین تفصیلی دارد که نماز او باطل است؛ برای اینکه اگر این لباسی که از «ما لا یؤکل لحمه» بود در بدن او بود، نماز او باطل است. «لَا يَجُوزُ الصَّلَاةُ فِي شَعْرٍ وَبَرٍّ مَا لَا يَأْكُلُ لَحْمَهُ» [1] از آن مانعیت انتزاع شده است و اگر در بدن امام او بود نماز امام باطل است قهراً نماز او باطل است. پس این علم اجمالی منحل می‌شود به علم تفصیلی و شک بدوی، اثر هم ندارد.

یک علم اجمالی است که علم تفصیلی از آن متولد می‌شود، ولی باعث انحلال نیست؛ نظیر مسئله‌ایی که به عنوان هشتم و نهم مطرح شد و آن این است که اگر وثنی بود، ملحد بود یا کمونیست بود؛ به هر حال مشرک بود، بعد اسلام آورد و همسران او اسلام آوردند و فرض در این است که بیش از چهار همسر را انتخاب کرد و داشت؛ چون بیش از چهار همسر در زمان اسلام حلال نیست، او باید چهار نفر را انتخاب کند. قبل از انتخاب این چهار نفر، این زن‌ها برای آنها هم در مسئله «میراث» که گذشت، هم در مسئله «عده» که قبلاً گذشت و هم در مسئله «نفقه» که در مسئله نهم پیش می‌آید، یک علم اجمالی مطرح است.

در جریان «میراث» و همچنین جریان «عده» که گذشت، این زن‌ها یقین دارند یا بر این زن واجب است یا بر دیگری؛ برای اینکه نمی‌داند جزء چهار نفر است یا جزء چهار نفر نیست. اگر مورد انتخاب نباشد و جزء چهار نفر نباشد، برای او عده واجب نیست یا سهمی از ارث ندارد و اگر جزء چهار نفر باشد بر او عده واجب است و جزء چهار نفر هست؛ این علم اجمالی است. پرسش: شک در تکلیف است یا شک در مکلف؟ پاسخ: شک در توجه تکلیف است به او، «مکلف به» یقیناً وجود دارد، یک اصل تکلیفی هست، می‌خواهیم بگوییم یک علم تفصیلی در اینجا هست. اگر شک در تکلیف باشد که شبهه‌ی بدئی است، علم اجمالی نیست. تکلیف یقینی است، اما نمی‌داند مکلف کیست؟! «مکلف به» معلوم است، تکلیف معلوم است، مکلف معلوم نیست کیست!

در این‌گونه از موارد این زن‌ها اصل وجوب عده را یقین دارند، پس به تکلیف یقین دارند؛ «مکلف به» هم که عده است می‌دانند. وجوب یقینی؛ یعنی تکلیف، واجب معلوم؛ یعنی «مکلف به»، «من علیه الوجوب» که مکلف است مشکوک است. این زن نمی‌داند که این عده بر او واجب است یا بر دیگری. یک علم تفصیلی از اینجا نشأت گرفته و آن این است که یقیناً حکم خدا در اینجا هست و منجز است و اگر او و دیگری هیچ کدام امتثال نکنند، یقیناً عذاب هست؛ حالا یا او را عذاب می‌کنند یا دیگری را؛ نظیر این برخوردهای اتومبیل یا اشخاص، این شخص یقین دارد یا دست او برخورد کرد به این شیشه‌ی صاحب و مالک که افتاد و شکست، یا دست رفیق او! اینجا اصل ضمان مشخص است، مضمون مشخص است و آن این است که اگر مثلی است مثل، قیمی است قیمت، «من اتلف مال الغير فهو له ضامن» [1] یا [2] «عَلَى الْيَدِ مَا أَخْذَتْ حَقِّي تُؤَدِّي» [3] این ضمان ید است و مثلی یا قیمی است. اما ضامن مشخص نیست؛ ولی یک علم

تفصیلی هست که یقیناً عذاب هست، یقیناً این شخص طلب دارد، یقیناً این مال باید تأمین شود؛ اما نمی‌دانند که او باید تأمین کند یا دیگری! این‌گونه از موارد است که چه در مسئله «ارث»، چه در مسئله «عده»، چه در مسئله «نفقه»، در غالب این موارد اینها تقریباً ادعای اجماع کردند؛ هم مرحوم محقق فتوا داد به وجوب احتیاط، هم شهید در مسالک، هم مرحوم آقا شیخ حسن پسر بزرگ کاشف الغطاء، هم صاحب جوهر و هم غالب این آقایان که بعدها پیدا کردند. پرسش: ...؟ پاسخ: واجب کفایی نیست. در واجب کفایی مثل واجب عینی حق این است که تکلیف متوجه به همه است «علي الکفایة»، نه اینکه به «بعضون بعض» تعلق گرفته باشد به نحو ابهام؛ به نحو استیعاب به همه تعلق گرفته است «علي الکفایة»؛ یعنی اگر دیگری انجام داد از شما ساقط است. پس واجب کفایی مثل واجب عینی تکلیف آمد و شامل شد و این شخص «مکلف به» است؛ منتها به «نحو الکفایة». پرسش: احتیاط در ارث به چه نحوی است؟ پاسخ: احتیاط در ارث این است که فعلاً توزیع نکنند، یا تقسیم می‌کنند به همه بدهند، نه اینکه کلاً به بعضی بدهند و به بعضی اصلاً ندهند. اگر چنانچه این شخص مختار نبود و اختیار نداشت، ممکن است از او پس بگیرند با حفظ عین، یا صبر کنند تا اختیار کند. به هر حال به بعضی بدهند و به بعضی ندهند، این نمی‌شود.

حالا «قرعه»: در جریان «قرعه» اگر واقعاً اماره باشد، هر سه مسئله را حل می‌کند؛ هم مسئله «ارث»، هم مسئله «عده» و هم مسئله «نفقه» را؛ اما اماره بودن آن ثابت نشده است. پرسش: ...؟ پاسخ: این بحث قبل بود که سه تا قرعه بزنند، آن حرف دیگر است، اگر محل ابتلا بود سه تا قرعه بزنند؛ این‌طور نیست که در مسئله «میراث» اگر قرعه زدیم، مسئله «عده» و «نفقه» هم حل شود.

این را بنا شد آقایان تحقیق کنید که آیا در «اصول» این فرع با این وضع آمده یا نه؟ اگر نیامده از «فقه» باید برود به «اصول» و آن را تکمیل کند که «اصول» و امدار «فقه» است؛ یعنی ما علمی به عنوان علم «اصول» نداشتیم، آنچه که داشتیم «فقه» بود که به برکت آن، هم «قواعد فقهیه» تأسیس شد و هم «اصول» تأسیس شد. اول «اصول» را چون کم بود در خود «فقه» می‌خواندند، بعد وقتی گسترش پیدا کرد از «فقه» جدا شد. «اصول» مولود «فقه» است، «قواعد فقهیه» مولود «فقه» هستند. این‌گونه از بحث‌ها می‌تواند «اصول» را شکوفاتر کند. و مستحضری وقت «اصول» قوی شد، «فقه» در مسائل مستحدثه و مانند آن و مسائل محل ابتلا روز که قبلاً نبود، این اصول توانا هست که آن را شکوفا کند. پرسش: ...؟ پاسخ: این تکلیف است، نه اینکه حق باشد، هر کسی موظف است عده نگه بدارد؛ حالا ممکن است برای حرمت زوج باشد. این تکلیف، یقینی است؛ یقیناً اینجا یک عده‌ی وفاتی هست و اگر عده‌ی وفات گرفته نشود یقیناً عذاب هست؛ حالا یا این زن را عذاب می‌کنند یا آن زن را می‌کنند.

بنابراین اگر این‌گونه از علم تفصیلی‌ها از علم اجمالی نشأت بگیرد. این علم اجمالی‌ها هم منجز هست. این را بنا شد آقایان تحقیق کنید ببینید که جزء فروعات علم اجمالی مطرح شده هست یا نه؟ که ما دو گونه علم تفصیلی برخاسته از علم اجمالی داریم: یک علم تفصیلی بین و روشن؛ نظیر بطلان نماز مأموم در فرض یاد شده. یکی اینکه این علم تفصیلی مسئله‌ی «میراث» یا مسئله‌ی «عده» یا مسئله‌ی «نفقه»، علم تفصیلی به اصل تکلیف است که ما یقیناً تکلیف داریم و یقیناً عذابی هست، حالا این زید را عذاب می‌کنند یا عمرو را؛ اگر زید به علم تفصیلی یقین دارد به تعذیب، به علم اجمالی می‌داند که یا او را عذاب می‌کنند یا رفیق او را، یقیناً احتیاط می‌کند. پرسش: ...؟ پاسخ: چون این

تکلیف ندارد، به هیچ وجه امر ثالث مشترکی نیست، یک امام و مأمومی باشند یا یک أجیر و مستأجر و ماجر باشند که یک امر ثالثی باشد بین اینها رابطه برقرار کند بله، مثل مقام ماست؛ اما دوتا بیگانه امر ثالثی ندارند. در اینجا این دوتا زن، اگر مثلاً یک زن همسر زید است و یک زن همسر عمرو است و اینها در عده شک دارند، اینها امر ثالثی ندارند تا یک عذابی ثابت شود و مسئولیت واحدی داشته باشند؛ اما وقتی یک امر ثالثی باشد مسئولیت واحد است و آن مسئولیت واحد علم تفصیلی واحد می‌آورد. اما آنجا که دوتا بیگانه‌اند، نسبت به هر کدام می‌شود شک بدئی؛ این طور نیست که علم اجمالی داشته باشند. پرسش: «أحدهما» اجنبیه هست! پاسخ: نه، ببینید زوج مشترک است؛ الآن اگر زید بمیرد و عمرو هم بمیرد، همسر زید شک داشته باشد که عده است، همسر عمرو هم شک داشته باشد که عده است، این علم اجمالی داخل آن نیست و علم تفصیلی از آن بر نمی‌آید و دوتا بیگانه‌اند؛ اما در مسئله اینکه دوتا زن همسر یک مرد باشد یک عده مشترکی دارند، وظیفه مشترک است، حکم مشترک است، چون همسر این مرد هستند باید عده نگه بدارند. بنابراین از این علم اجمالی یک علم تفصیلی این چنینی در می‌آید.

غرض این است که الآن وقتی شما به محیط خارج که می‌روید، در فضای دانشجویان بعضی کمونیست و بعضی غیر کمونیست می‌روید می‌بینید مسئله روز است؛ منتها محل ابتلای ما نیست. باید این قواعد طوری قوی و غنی باشد که هر جا از ما سؤال کردند یا اگر این «فقه» در جای دیگر بخواهد اجرا شود، عملیاتی باشد. بعضی از مسائل است که در اثر درست تبیین نشدن و آشنا نبودن جامعه، این حکم‌ها حتی به زبان هم نمی‌آید چه رسد به اجرا. الآن بعد از چند روز می‌شود چهلمین سالگرد این انقلاب با برکت ما؛ چه آن وقتی که ما در مسئولیت قضایی سمتی داشتیم، چه الآن در طی این چهل سال، مستحضری که تصادفات فراوان است، چه داخل شهر و چه بیرون شهر، بخش مهم این تصادفات سهوی است؛ حالا یا در اثر ریزش کوه است یا لغزش جاده است. بخش قابل توجه این تصادفات قهری است؛ یعنی سهو محض است، نسیان محض است، خطای صرف است. در قسمت مهم این تصادفات که خطای محض است، سهو محض است، نسیان محض است، اضطراب محض است و قدرت از دست این راننده خارج است، این دیه بر عاقله است. بعضی از مسئولین قضایی «بالصراحه» به من می‌گفتند در طی این چهل سال یکبار نشد که ما این حکم خدا را بتوانیم جاری کنیم. الآن ما بگوییم دیه بر عاقله است، عمو باید دیه بدهد یا مثلاً فلان کس، می‌خندند! همین قاضی می‌گفت که ما ناچاریم خلاف شرع کنیم و شریعت را دور بزنیم به هر وسیله این خطای محض را شبه عمد کنیم و بگوییم خودش باید دیه بدهد، خلاف شرع همین است! این ﴿مَنْ لَمْ يَخْمْ بِمَا أُنْزِلَ اللَّهُ﴾ همین است. یک وقتی آن اوایل وقتی در حضور امام به ایشان عرض کردم، یک دفعه دیدم وضع ایشان برگشت. این سه تا آیه یعنی سه تا آیه! در سوره مبارکه «مائده»، اینکه نمی‌گوید اگر کسی به غیر ﴿مَا أُنْزِلَ اللَّهُ﴾ حکم کرد، ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [4] و «الکافرون» [5] و «الفاشون»! [6] این سه تا آیه می‌گوید: ﴿مَنْ لَمْ يَخْمْ بِمَا أُنْزِلَ اللَّهُ﴾. نه «مَنْ حَكَمَ بِغَيْرِ مَا أُنْزِلَ اللَّهُ». این ﴿مَنْ لَمْ يَخْمْ﴾ هم عدم ملکه است، نه عدم در برابر سلب. یک وقت حکومتی نیست، دست کسی نیست و قدرتی نیست، این ﴿بِمَا أُنْزِلَ اللَّهُ﴾ حکم نمی‌شود، عذابی هم نیست؛ چون ﴿مَنْ لَمْ يَخْمْ﴾ عدم ملکه‌ای؛ یعنی کسی که بتواند و حکم نکند، این سه خطر او را تهدید می‌کند؛ اما وقتی حکومتی نیست و کسی قدرتی ندارد، ﴿مَنْ لَمْ يَخْمْ﴾ شامل حال او نمی‌شود. این ﴿مَنْ لَمْ يَخْمْ﴾ عدم ملکه است؛ یعنی کسی که بتواند و حکم نکند، گرفتار ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾، ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾، ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ است. الآن نظام هم نظام اسلامی است، حکومت هم حکومت اسلامی است، چهل سال هم دارد می‌گذرد، یکبار نشد که ما بگوییم دیه بر عاقله است! چون ما با مردم رابطه دینی و احکام به این صورت نداشتیم و نداریم،

مردم را آشنا نکردیم. کسی باور نمی‌کند که در برابر طبقه‌ی دوم ارث این خطر هم هست، عمو و اینها در وارثان طبقه دوم هم هستند.

غرض این است که این احکام جاری نمی‌شود. صریحاً بعضی از قضات به ما گفتند که ما هیچ چاره‌ای نداریم مگر اینکه این حکم شرعی را دور بزنیم، خلاف بین حکم کنیم که خود شخص باید دیه بپردازد؛ با اینکه این شبه عمد نیست، این خطای محض است و در خطای محض، دیه بر عاقله است.

غرض این است که اگر کسی اسلامی فکر می‌کند، ممکن است که در داخله‌ی ایران این‌گونه از مسائل محل ابتلا نباشد؛ اما در فضای دانشگاه خارج از کشور این مسئله روز است که کسی مرتد می‌شود، قبول می‌کند، نکول می‌کند، همسری دارد. اگر این‌گونه از مسائل اصولی قوی و غنی باشد، انسان می‌تواند حکم کند آیا این برای نظام قبیلگی است، لذا در نظام ما نیست، راحت می‌شود؛ آن وقت «فَحَلَّاهُ حَلَّالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» [7] چه می‌شود؟ پاسخ آن این می‌تواند باشد که در هر زمان و زمینی نظام اگر نظام قبیلگی شد، عاقله باید بپردازد، آیا راه حل این است که هم با ابدیت احکام بسازد و هم کسی نگوید ما حکم شرعی را دور زدیم؟ اما فضای ما فضایی نیست که این حکم شرعی را باور کنند، با اینکه قدرت هست. غرض این است که معلوم شود که ما با بسیاری از احکام شرع خود فاصله داریم! این «مَنْ لَمْ يَحْكَمْ» همین است؛ فرمود نظامی که بتواند حکم کند و حکم کند، این سه خطر آن را تهدید می‌کند؛ هر سه آیه در سوره مبارکه «مائده» است. «مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ»، نه «مَنْ حَكَّمَ بِغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ»! همه مسئول هستند.

خدا غریق رحمت کند مرحوم صاحب جواهر را ایشان می‌گوید که «بمثال هذه الفتاوي الملعونة» باران نمی‌آید؛ نام بعضی از فقهای اهل سنت را می‌برد می‌گوید این فتوا، فتوای ملعون است؛ چون برخلاف گفته امام صادق (سلام الله علیه) است، شما هم که پیش امام صادق (سلام الله علیه) درس خواندی. [8] شما هم که سوادتان را هر دو سالی هم که بود از امام صادق (سلام الله علیه) گرفتید! شاگرد امام صادق (سلام الله علیه) بودی! دارد: «بمثال هذه الفتاوي الملعونة» باران نمی‌آید و رحمت الهی بسته شد. بخشی از این تناسب‌ها در همین دعای نورانی «کمیل» است که «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْبَعْصَ». [9] «تَخْشِ الدُّعَاءَ»، «تَقْطَعُ الرِّجَاءَ»، این گوشه‌ایی از تلازم و تناسب بین گناه و سلب نعم است که بخش قابل توجه آن در جلد دوم اصول کافی مرحوم کلینی، آن بابی است که کدام گناه کدام خطر را می‌آورد! کدام گناه چه مرضی می‌آورد! کدام گناه مشکل مالی می‌آورد! کدام گناه مشکل ناامینتی می‌آورد! [10] که گوشه‌ای از آن روایات در این دعای «کمیل» آمده است. حرف مرحوم صاحب جواهر این است که «بمثال هذه الفتاوي الملعونة»، قطرات باران نمی‌آید، چه نمی‌آید، چه نمی‌آید! به هر حال این مشکل همه ما هست.

غرض این است که ما یک اصول قوی و غنی می‌خواهیم؛ چون ابزار کار ماست. آن زوائد و ضایعات را که الآن به صورت انبار ضایعات درآمده است آنها باید کنار برود، قواعد اصلی که به روز هست و مشکل را حل می‌کند باید مطرح شود، تا دست یک مجتهد باز باشد که از شرق یا غرب هر فردی که آمد ابزار دست اوست و او می‌تواند استنباط کند. بنابراین اگر می‌بینید مرحوم محقق، صاحب شرایع و صاحب جواهر، مرحوم شهید تا به محقق کرکی، مرحوم پسر آقا شیخ جعفر، اینها کلاً فتوا به وجوب احتیاط دادند؛ برای اینکه یک امر ثالثی این وسط است که طرفین را مسئول می‌کند و آن این است که این زن با زن دیگر اگر درباره دوتا شوهر اختلاف دارند، بگویند آن شوهرش مُرده،

او هم شوهرش مُرده، این باید عده نگه بدارد یا آن عده نگه بدارد؟ اینها اصلاً ارتباطی با هم ندارد! اما این دوتا زن از یک شوهر هستند و اصل مشترک دارند ممکن است از آن یک علم تفصیلی پیش بیاید. این را حتماً یعنی حتماً! تحقیق کنید که آیا در اصول این فرع با اضلاع آن، جزء فروع علم اجمالی است یا نه؟ بنابراین آنچه که در مسئله «قرعه» گذشت، اگر اماره باشد هم مسئله «ارث» را حل می‌کند، هم مسئله «عده» را حل می‌کند و هم مسئله «نفقه» را - که مسئله نهم است - حل می‌کند.

مسئله نهم که امروز شروع می‌شود این است: «التاسعة إذا أسلم وأسلمن لزمه نفقة الجميع حتى يختار أربعاً فتسقط نفقة البواقي لأنهن في حكم الزوجات وكذا لو أسلمن أو بعضهن و هو علي كفره و لو لم يدفع النفقة كان لهن المطالبة بها عن الحاضر و الماضي سواء أسلم أو بقي علي الكفر و لا يلزمه النفقة لو أسلم دونهن لتحقق منع الاستمتاع منهن»؛ سه تا فرع در این چند جمله‌ای که خواندیم مطرح است. فروع بعدی هم ذیل این مسئله‌ی تاسع مطرح است و آن این است که اگر زوج کمونیست بود که در حکم وثنی است؛ چه بت‌پرست، چه ملحد که بدتر از بت‌پرست است، او چهار همسر داشت - البته مسئله «نفقه» در بعضی از موارد همچنین «عده»، خیلی مترتب بر آن أربع و مانند آن نیست - اگر این کمونیست مسلمان شد، همسران او هم اسلام آوردند، باید شرعاً نفقه‌ی همه را بپردازد، ولو بیش از چهار نفر همسر فعلاً در خانه او هستند و شرعاً بیش از چهار نفر حق ندارد، ولی نفقه‌ی همه واجب است؛ برای اینکه معلوم نیست آن چهار نفری که او انتخاب می‌کند چه کسانی هستند «لزمه نفقة الجميع» اینها فعلاً به منزله زوج هستند؛ همان‌طوری که همه‌ی آنها باید عده بگیرند و همه‌ی آنها در معرض ارث بردن هستند اگر او بمیرد، همه‌ی آنها هم حق نفقه دارند. وقتی اسلام آوردند، هیچ محذوری ندارد، ولی بیش از چهار نفر همسر او نیستند؛ منتها چون اختیار نکرد معلوم «بالإجمال» است، نمی‌داند که نسبت به چه کسی واجب است و نسبت به چه کسی واجب نیست، باید احتیاط کند و بدهد. «لزمه نفقة الجميع حتي يختار أربعاً» وقتی چهار نفر از اینها را انتخاب کرد، بقیه زوجیه او نیستند و نفقه‌ی آنها واجب نیست؛ پس اول براساس علم اجمالی است. این علم اجمالی یک علم تفصیلی از آن نشأت بگیرد و خارج شود، نیست؛ یک علم اجمالی محضی است که همه اطراف آن محل ابتلاست و تکلیف‌آور است. «و تسقط نفقة البواقي»، چرا؟ - این دلیل وجوب نفقه است، نه دلیل سقوط! - برای اینکه قبل از اختیار چهارتا، همه اینها «فی حکم الزوجات» هستند، این فرع اول؛ فرع اول این است که هر دو کمونیست بودند یا وثنی بودند و اسلام آوردند و بیش از چهار نفرند و روشن نیست که همسران او چه کسانی هستند، نفقه‌ی همه واجب است؛ آن چهار نفر را که انتخاب کرد، نفقه‌ی بقیه واجب نیست.

فرع دوم: «و كذا لو أسلمن أو بعضهن و هو علي كفره»؛ اگر این زن‌ها اسلام آوردند و این مرد همچنان کافر است، نفقه واجب است، چرا؟ چون گرچه نفقه در مقابل تمکین است، این زن‌ها تمکین دارند ولی مرد حق ندارد و منشأ محرومیت مرد، کفر مرد است، اسلام بیاورد و بهره‌برداری کند؛ پس از طرف زن‌ها محذوری نیست. اگر نفقه در مقابل تمکین است، زن‌ها تمکین دارند، مرد حق بهره‌برداری ندارد «للكفر»؛ این مانع از طرف خود مرد است. «و كذا لو أسلمن أو بعضهن و هو علي كفره» حتماً باید نفقه بپردازد. مستحضرید این را در کتاب‌های «نکاح» در بحث ملحقات «نکاح» مطرح می‌کنند که نفقه‌ای که بر انسان واجب است دو قسم است: یک قسم تکلیف محض است و یک قسم با وضعی بودن همراه است. نفقه‌ای که نسبت به پدر و مادر واجب است یا نسبت به اولاد واجب است، اینها فقط حکم تکلیفی است؛ انفاق واجب است نه نفقه! اما درباره زوج نفقه واجب است، چون نفقه

واجب است انفاق هم هست. گرچه در مواردی که وقتی گفتند انعام بکن یا إطعام بکن، آن طعام هم می‌شود واجب. اینکه می‌بینید کفاره‌ی روزه با هم فرق می‌کند برای همین است. یک وقت است کسی ماه مبارک رمضان - خدای ناکرده - روزه خورده است، او باید شصت مسکین را کفاره بپردازد. یک وقت است که نه، یک پیرمردی است یا پیرزنی است یا مریضی است که نمی‌تواند روزه بگیرد و تا ماه مبارک رمضان بعدی هم خوب نشده است، او باید کفاره بپردازد. در آنجا که سخن از شصت طعام است، دارد: «إطعام ستین مسکینا» [11] إطعام واجب است نه طعام، تا این شخص بگوید که من پول گندم می‌دهم او لباس بخرد یا هر کاری می‌خواهد بکند. گندم واجب نیست، إطعام واجب است؛ حالا یا غذا درست کند به او بدهد یا او را به منزل خودش مهمان کند. اما در مسئله کفاره‌ی روزه و مانند آن دارد که «ند طعام» [12] طعام واجب است نه إطعام. این یک کیلو گندم یا یک چارک گندم برای کفاره‌ی اوست و آن شخصی که گرفتار است یا مصرف می‌کند یا می‌فروشد یا لباس می‌خرد یا کفش می‌خرد. این است که بین وجوب إطعام و وجوب طعام در آنجا فرق است. اینجا در مسئله‌ی پدر و مادر و فرزند، انفاق واجب است؛ اما بیش از انفاق نیست، تکلیف محض است. با آن مثال‌های قبلی کفاره‌ی روزه یا شصت طعام خیلی فرق دارد! آن فقط برای تقریب ذهن بود.

اما درباره‌ی مسئله‌ی «زوجه» این مال واجب است؛ حالا یا خودش غذا درست می‌کند یا جای دیگر می‌گیرد یا خودش غذا دارد این پول را ذخیره می‌کند، این نفقه واجب است، نه اینکه انفاق واجب باشد. این پول را باید به او بدهد؛ حالا یا خودش غذا درست می‌کند یا غذا دارد. در مسئله‌ی «زوجه» دین است؛ لذا اگر زن‌ها اسلام آوردند و این شخص هم‌چنان بر کفر باقی بود، اینها حق مطالبه‌ی نفقه دارند، برای اینکه اینها تمکین می‌کنند و او در اثر کفر قادر بر استمتاع نیست؛ هم می‌توانند گذشته را مطالبه کنند و هم الآن را، چون دین است؛ برخلاف پدر یا مادر که اگر پسر نفقه‌ی آنها را نپرداخت، آنها حق مطالبه ندارند.

«و کذا لو أسلمن أو بعضهنّ و هو علی کفره»، در اینجا هم باید نفقه بپردازد. «و لو لم يدفع النفقة کان لهنّ المطالبة بها عن الحاضر و الماضي»؛ هم نفقه‌ی فعلی را می‌توانند مطالبه کنند و هم نفقه‌ی گذشته را؛ چون زوجه بودند. «سواء أسلم أو بقي علی الکفر»؛ اگر اسلام بیاورد که می‌تواند بهره‌برداری کند و اینها هم که تمکین دارند و اگر کافر باشد، اینها ناشزه نیستند، اینها تمکین می‌کنند، ولی او حق ندارد؛ برای اینکه کافر است و این محرومیت به سوء اختیار خود اوست. فرع سوم: «و لا یلزمه النفقة لو أسلم دونهنّ»؛ حالا اگر او اسلام آورد و آنها اسلام نیاوردند همچنان کمونیست هستند؛ اینجا مسئله‌ی «ارث» مطرح نیست، اگر در همین حال بمیرند؛ مسئله‌ی «عده» مطرح است به امید اینکه در زمان «عده» برگردند مسلمان شوند. مسئله‌ی «نفقه» مطرح نیست؛ برای اینکه اینها کافرنند. نفقه در مقابل تمکین است؛ بر فرض آنها تمکین کنند، او که قدرت ندارد و منشأ عدم تمتع مرد هم همین زن است که کافره است؛ بنابراین چه نفقه‌ای به او بپردازد؟! این به منزله‌ی ناشزه است.

فرع سوم این است: «و لا یلزمه النفقة لو أسلم دونهنّ لتحقق منع الاستمتاع منهنّ» [13] اینها جلوی بهره‌برداری مرد را می‌گیرند، اینها به منزله‌ی ناشزه‌اند. «نشوز» گاهی به بداخلاقی خود زن است که از منزل بیرون می‌رود و در دسترس نیست؛ یا نه، در منزل هست، ولی چون کافره است شوهر نمی‌تواند با او آمیزش کند و منشأ محرومیت شوهر کفر این زن است، در اینجا جا برای نفقه نیست. حالا این سه فرع را به طور اجمال گذرانیم و اگر مطالب دیگر باشد - إن شاء الله - مطرح

مي شود؛ عمده بررسي آن فرع اجمالي است.

-
- [1] علل الشرائع، الشيخ الصدوق، ج 2، ص 342.
 - [2] فقه القرآن، قطب الدين الراوندي، ج 2، ص 74.
 - [3] مستدرک الوسائل، المحدث النوري، ج 14، ص 8.
 - [4] مائده/سوره 5، آيه 44.
 - [5] مائده/سوره 5، آيه 45.
 - [6] مائده/سوره 5، آيه 47.
 - [7] المحاسن، احمد بن محمد بن خالد البرقي، ج 1، ص 270.
 - [8] جواهر الكلام، الشيخ محمد حسن النجفي، ج 23، ص 4.
 - [9] مصباح المتعبد، الشيخ الطوسي، ج 1، ص 844.
 - [10] الكافي، الشيخ الكليني، ج 2، ص 268 و 275، ط. الاسلاميه.
 - [11] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحر العاملي، ج 10، ص 49، ابواب ما يمسك عنه الصائم و وقت الامساك، باب 8، حديث 12، ط آل البيت.
 - [12] الكافي، الشيخ الكليني، ج 4، ص 116، ط. الاسلاميه.
 - [13] شرائع الاسلام في المسائل الحلال و الحرام (ط-اسماعيليان)، المحقق الحلي، ج 2، ص 243.